



A T I Y E N O

شناسنامه
P R O F I L E

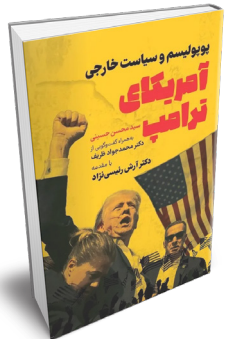
- صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه (وابسته به سازمان تامین اجتماعی)
- سردبیر: زیر نظر شورای سردبیری
- صفحه‌آرا: محمدرضا لاری چی
- ویراستار: کوروش اشرفی
- طراح: مهرناز منتظریان
- نشانی: میدان آرژانتین، خیابان احمد قسیر
- خیابان دوازدهم، شماره ۲۲
- تلفن: ۰۲۱-۴۵۴۳۶
- تحریریه: داخلی ۱۳۸
- بازرگانی: داخلی ۱۳۲

www.atiyeno.ir

ت ن کته
P O N T

پوپولیسم و سیاست خارجی آمریکا ترامپ

«آمریکای ترامپ: پوپولیسم و سیاست خارجی» نوشته سید محسن حسینی، تحلیلی تازه و منسجم از یکی از پرتنش‌ترین دوره‌های سیاست خارجی ایالات متحده ارائه می‌دهد. این کتاب با تمرکز بر پیوند میان ایدئولوژی پوپولیستی و راهبردهای بین‌المللی، نشان می‌دهد چگونه سبک رهبری دونالد ترامپ ساختار سیاست خارجی آمریکا را تحت فشار قرار داد و مسیر تعامل کشور با جهان را دگرگون کرد. در آغاز، مؤلف مفاهیم بنیادین پوپولیسم و نقش آن در سیاست خارجی را تشریح می‌کند و چارچوب تحلیلی کتاب را ترسیم می‌نماید. حسینی می‌کوشد نشان دهد پوپولیسم تنها یک جریان انتخاباتی نیست، بلکه عاملی ساختاری است که تصمیم‌های کلان بین‌المللی را شکل می‌دهد. سپس پیشینه تاریخی پوپولیسم در سیاست خارجی آمریکا مرور می‌شود تا روشن شود دوره ترامپ چگونه با گسست از سنت‌های نخبگانی، ساختارهای نهادی و روابط با متحدان سنتی را تحت تأثیر قرار داد. بخش مرکزی کتاب به سیاست‌های خارجی ترامپ اختصاص دارد؛ مؤلف بررسی می‌کند چگونه شعار «اول آمریکا» و گرایش‌های ناسیونالیستی، رفتارهای انزواطلبانه، بازتعریف منافع ملی و فشار بر متحدان سنتی را رقم زدند. پیامدهای عملی این رویکرد، شامل تضاد میان رهبر و ساختار، تضعیف نهادهای سیاست خارجی و دگرگونی در تعامل با بازیگران بین‌المللی است. فصل پایانی کتاب با گفت‌وگوی مشروح با محمدجواد ظریف تکمیل می‌شود و تحلیل نظری حسینی را با دیدگاه یک دیپلمات برجسته ایرانی پیوند می‌دهد. این گفت‌وگو، فهم رفتار و رویکرد ترامپ در عرصه بین‌الملل را عمق می‌بخشد. در مجموع، این کتاب منبعی فاخر و تحلیلی برای شناخت پوپولیسم و تأثیر آن بر سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ است و تصویری دقیق از تعاملات قدرت در جهانی پرچالش ارائه می‌دهد.



آمریکای ترامپ: پوپولیسم و سیاست خارجی

• نویسنده: سیدمحسن حسینی • ناشر: خبر امروز • فروشگاه اینترنتی ایران کتاب • سال نشر: ۱۴۰۲ • تعداد صفحات: ۲۹۲ صفحه



وقتی قفل‌های تاریخ شکست

ترامپ با ربودن رئیس‌جمهور ونزوئلا، کاری کرد که حتی در تاریک‌ترین فصل‌های قرن بیستم خط قرمز محسوب می‌شد؛ حالا تاریخ با طعنه او را ثبت می‌کند

مهشید مهدی‌زاده

روزنامه‌نگار

کشور را برداشتند و بردند. این اتفاق فقط یک عملیات نظامی نبود؛ شکستن رسمی قاعده‌ای بود که جهان پس از ویرانی‌های جنگ جهانی دوم بر سر آن به توافق رسید. این قاعده ساده بود: کشورها حق ندارند به یکدیگر حمله کنند و رهبران یکدیگر را بربایند. حتی در تاریک‌ترین فصل‌های قرن بیستم، این کار قفل بود؛ نه از سر انسان‌دوستی، بلکه به این دلیل ساده که شکستن آن، در هرج‌ومرج را باز می‌کرد. ترامپ امانشان داد برای دیده‌شدن، حاضر است همان قفل‌ها را بشکند. کیفرخواستی که هم‌زمان با بازداشت مادورو صادر شد، اتهام «توطئه مواد مخدر» را پیش می‌کشد؛ اتهامی که حتی رسانه‌های جریان اصلی آمریکا هم آن را جدی نگرفتند. ونزوئلا نه تولیدکننده اصلی کوکائین است و نه شاهراه قاچاق آن به ایالات متحده. اما در این نمایش، حقیقت نقش اول را ندارد. آنچه مهم است، تصویر قدرت و نمایش اراده است.

نفت مهم‌تر از مردم

ترامپ این‌مواضع را در مارالاگو اعلام کرد؛ اقامتگاه شخصی‌اش در فلوریدا که در سال‌های اخیر بیش از آنکه شبیه خانه یک رئیس‌جمهور باشد، به اتاق فرمان سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است. جایی بیرون از کاخ سفید و بیرون از نهادهای رسمی، اما درست در مرکز

تصمیم‌هایی که سرنوشت کشورها را تغییر می‌دهد. او در همان‌جا گفت آمریکا ونزوئلا را «اداره» خواهد کرد، گفت صنعت نفت این کشور را آمریکا ساخته و ملی‌شدن آن دزدی بوده است، گفت شرکت‌های بزرگ آمریکایی می‌آیند، میلیاردها دلار خرج می‌کنند و شروع به پول درآوردن می‌کنند. در این روایت، ونزوئلا یک کشور نیست؛ یک دارایی است که باید دوباره مدیریت شود. در این تصویر، مردم تقریباً غایبند. نه سخنی از زندگی روزمره‌شان هست، نه از صف‌های دارو، نه از بیمارستان‌هایی که با کمبود دست‌وپنجه نرم می‌کنند. مردم، فقط پس‌زمینه‌اند؛ سیاهی‌لشکر یک نمایش پرخرج. مسئله اصلی نفت است و قدرت و این تصور ساده‌انگارانه که می‌شود با زور نظامی، یک کشور را «درست» کرد.

تناقض‌ها اما فریاد می‌زنند. ترامپ اگر واقعاً دغدغه مبارزه با مواد مخدر داشت، لازم نبود تا کاراکاس پیش برود. او تنها چند هفته پیش، رئیس‌جمهور سابق هندوراس را که به قاچاق صدها تن کوکائین محکوم شده بود، عفو کرد. این تناقض، بی‌نیاز از هر توضیح اضافی است.

تاریخ با این نمایش مهربان نیست

واکنش منطقه، سریع، صریح و نگران‌کننده بود. رئیس‌جمهور کلمبیای این اقدام را تعرض مستقیم

به حاکمیت کشورهای آمریکای لاتین دانست و آن را بازگشت به سیاست‌های مداخله‌جویانه‌ای خواند که دهه‌ها پیش، منطقه را بی‌ثبات کرده بود. شیلی هشدار داد مسئله فقط ونزوئلا نیست؛ امروز کاراکاس است و فردا می‌تواند هر پایتخت دیگری باشد که منافعش با واشنگتن هم‌راستا نیست.

مکزیک با لحنی حساب‌شده گفت همکاری ممکن است، اما تبعیت هرگز؛ پیامی روشن از کشوری که بارها طعم فشار و تهدید را چشیده است. برزیل اما بی‌پرده‌تر سخن گفت و اعلام کرد حمله به ونزوئلا عبور از خطی خطرناک است؛ خطی که جهان را به سمت بی‌ثباتی، ناامنی و قانون جنگل سوق می‌دهد. تأکید برزیل روشن بود: مشروعیت بین‌المللی با قدرت نظامی ساخته نمی‌شود و شکستن قواعد، به‌زودی گریبان همه را خواهد گرفت.

ترامپ شاید این اقدام را نشانه بازگشت قدرت بداند، اما تاریخ معمولاً با چنین نمایش‌هایی مهربان نیست. قدرتی که قانون را کنار می‌زند، خیلی زود می‌فهمد که زور، جای قاعده را پر نمی‌کند. اومی‌خواست در تاریخ بماند؛ حالا مانده است، اما نه به‌عنوان معمار نظم، بلکه به‌عنوان کسی که برای دیده‌شدن، قفل‌های بعد از جنگ جهانی دوم را شکست. تاریخ معمولاً این جور ماندن‌ها را با طعنه ثبت می‌کند.

ممدانی در برابر ترامپ

شهردار نیویورک به‌طور مستقیم موضع خود را علیه مداخله آمریکا در ونزوئلا اعلام کرد و حقوق بین‌الملل را یادآور شد

در کوچه‌های برانکس نیز پیچیده است» و با این طنز کوچک، عمق جدیت پیام خود را منتقل کرد. او همچنین به ضرورت پایبندی شهرها به ارزش‌های انسانی و مدنی اشاره کرد، به این معنا که حتی در حوزه محلی، مسئولیت‌ها به سیاست‌های جهانی گره خورده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت.

ممدانی با این اعتراض جسورانه، جایگاه یک شهردار فعال و شهروند جهانی را تثبیت کرد؛ کسی که نه صرفاً درگیر مسائل شهری است، بلکه می‌داند سیاست‌های بین‌المللی چگونه می‌توانند زندگی مردم محلی را تحت تأثیر قرار دهند. او نشان داد حتی در دوران ریاست جمهوری ترامپ، صداهای مستقل و حقوق‌محور می‌توانند مطرح و با استناد به قوانین بین‌المللی، مانع تصمیمات یک‌جانبه شوند. این اقدام، ممدانی را به چهره‌ای متمایز در میان سیاستمداران شهری و فعالان بین‌المللی تبدیل کرد که الگویی از ترکیب جسارت، حقوق‌مداری و طنز هوشمندانه برای نسل جدید سیاست‌ورزان ارائه می‌دهد.

کشوری حق ندارد بدون تصویب رسمی مداخله نظامی کند. شهردار نیویورک با لحنی هم‌جدی و هم‌کمی طنزآلود، این اقدامات را «نمایش قدرت بدون لباس حقوقی» توصیف کرد و یادآور شد حتی از پشت میزهای شیشه‌ای در منتهن، نمی‌توان قوانین جهانی را نادیده گرفت. او در صحبت‌های خود بارها بر این نکته تأکید کرد که حاکمیت ملی کشورها باید محترم شمرده شود و مداخله نظامی صرفاً به عنوان ابزار سیاست خارجی، قابل دفاع نیست.

پیامد شهری و انسانی

شهردار ممدانی اما تنها به چارچوب حقوقی محدود نماند و پیامدهای این مداخله برای ساکنان شهر نیویورک را نیز برجسته کرد. او اشاره کرد جامعه ونزوئلایی بزرگ شهر؛ هرچند هزاران کیلومتر دورتر از بحران، مستقیماً تحت تأثیر تصمیمات ترامپ قرار می‌گیرد و استرس و ترس ناشی از این بحران‌ها به زندگی روزمره آن‌ها نفوذ می‌کند. ممدانی با شوخی تلخی گفت «می‌توان گفت که جنگ در کاراکاس،

ظهران ممدانی، شهردار جوان و پرجنب‌وجوش نیویورک، تنها ۷۲ ساعت پس از آغاز مأموریت رسمی خود، تلفنی به دونالد ترامپ زنگ زد و اعتراض آشکارش به عملیات نظامی آمریکا در ونزوئلا را ابراز کرد. او این اقدام را نه یک مانور سیاسی ساده، بلکه «نقض آشکار حقوق بین‌الملل» دانست و تأکید کرد حمله به یک کشور مستقل و دستگیری رئیس‌جمهور آن، فراتر از هر قاعده و عرف دیپلماتیک است. در این تماس، ممدانی تلاش کرد پیام یک شهروند جهانی و یک مدیر شهری متعهد را به سیاست‌های بین‌المللی منتقل کند؛ بی‌آنکه از طنز تلخ شرایط دوری کند.

مخالفتی حقوق‌محور

ممدانی در بیانیه‌ها و سخنان عمومی خود تأکید کرد که اعتراض او نه یک بیانیه احساسی بلکه استناد به اصول حقوق بین‌الملل و هنجارهای بین‌المللی است. او حمله نظامی آمریکا به ونزوئلا و تلاش برای دستگیری نیکلاس مادورو را جلوه‌ای از «تغییر رژیم یک‌جانبه» خواند و تأکید کرد هیچ

ت ن کته
P O N T

ایالات متحده و تسلط تاریخی بر آمریکای لاتین

ایالات متحده از اوایل قرن بیستم خود را نه‌تنها قدرت برتر در نیمکره غربی، بلکه تصمیم‌گیرنده سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشورهای همسایه می‌دانست. این نگاه با دکترین مونرو؛ سیاستی که توسط رئیس‌جمهور جیمز مونرو در ۱۸۲۳ معرفی شد و هدف آن، جلوگیری از مداخلات قدرت‌های خارجی در نیمکره غربی بود، توجیه می‌شد، اما واشنگتن این اصل را به‌مجوزی برای دخالت مستقیم در امور داخلی کشورهای همسایه بدل کرد. نخستین نمونه روشن این رویکرد در سال ۱۹۰۲ دیده شد؛ زمانی که پاناما از کلمبیا جدا شد. کلمبیای قدیم، کشوری بود پهناور شامل دو کشور کلمبیای فعلی و پانامای فعلی، اما نیاز به حفریک کانال استراتژیک برای بهبود تجارت جهانی در دو سوی قاره آمریکا، واشنگتن را بر آن داشت تا با دخالت، این کانال را از آن خویش کند. آمریکا با حمایت سیاسی و نظامی از جدایی‌طلبان، کنترل کانال استراتژیک پاناما را به دست گرفت؛ کانالی که مسیر حیاتی تجارت جهانی میان اقیانوس اطلس و آرام بود. این اقدام نه‌تنها سود اقتصادی عظیم به‌همراه داشت، بلکه به‌شکل آشکاری نشان داد که واشنگتن هیچ محدودیتی برای دخالت در سرنوشت کشورها قائل نیست و می‌تواند مسیر تاریخی یک ملت را دگرگون سازد.

دهه ۱۹۵۰، گواتمالا و سرنگونی دولت خاویر آربنز جلوه‌ای دیگر از این سلطه بود. آربنز برنامه‌ای اصلاحی را دنبال می‌کرد که زمین‌های بلااستفاده و بزرگ را میان کشاورزان فقیر توزیع می‌کرد و قدرت شرکت‌های عظیم خارجی را محدود می‌ساخت. یکی از شرکت‌هایی که با این اصلاحات در تضاد بود، یونایتد فروت؛ غولی در صادرات موز و مالک زمین‌های وسیع در گواتمالا، بود. واشنگتن، تحت فشار این شرکت و با ترس از گسترش سیاست‌های چپ، کودتای نظامی سازماندهی کرد و دولت منتخب را سرنگون ساخت. تجربه گواتمالا الگویی شد که در شیلی نیز تکرار شد. سالوادور آلنده، رئیس‌جمهور منتخب شیلی، با سیاست‌های سوسیالیستی قصد داشت منابع طبیعی و نظام اقتصادی کشور را بازسازی کند، اما فشار اقتصادی، بی‌ثبات‌سازی داخلی و دخالت مستقیم آمریکا زمینه کودتای نظامی ۱۹۷۳ را فراهم کرد. در این کودتا آلنده کشته شد و ژنرال آگوستو پینوشه، فرمانده ارتش و دیکتاتور آینده شیلی، قدرت را به دست گرفت. این وقایع ثابت می‌کند که استقلال سیاسی کشورهای منطقه در برابر اراده واشنگتن شکننده و تابعی از منافع آن بود.

دهه ۱۹۸۰، نیکاراگوئه و پاناما نمونه‌های پیچیده‌تر و هدفمند مداخلت آمریکا را نشان دادند. در نیکاراگوئه، شورشیان کانترایلاس علیه دولت ساندینیست‌ها، دولتی با گرایش‌های سوسیالیستی که پس از سقوط دیکتاتوری نیکاراگوئه به قدرت رسیده بود، فعالیت می‌کردند. واشنگتن با حمایت مالی و نظامی از این شورشیان، بی‌ثباتی گسترده‌ای ایجاد کرد که دهه‌ها هزار قربانی انسانی و توقف توسعه اجتماعی را به همراه داشت. در پاناما، عملیات نظامی «Just Cause» با هدف دستگیری مانوئل آنتونیو نوریا، دیکتاتور پاناما و مرتبط با قاچاق مواد مخدر، انجام شد. نوریکا توسط نیروهای آمریکایی دستگیر و به آمریکا منتقل و کنترل واشنگتن بر کانال و ساختار قدرت پاناما تثبیت شد. این مداخلات آشکار ساخت که هیچ دولتی در منطقه نمی‌تواند از اراده و منافع آمریکا مصون بماند و ابزارهای نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی واشنگتن به صورت هماهنگ برای اعمال این اراده به کار گرفته شد.

نگاهی تاریخی به این مداخلات، تصویر یک سیاست پایدار، هدفمند و هماهنگ را ارائه می‌دهد. واشنگتن با تکیه بر تمام ابزارهای ممکن—از فشار اقتصادی گرفته تا عملیات نظامی و حمایت‌های اطلاعاتی—مرزهای استقلال ملی را نادیده گرفت و همواره منافع خود را بر اراده ملت‌ها ترجیح داد. این الگوی مداخلات، از پاناما تا شیلی و نیکاراگوئه، نشان‌دهنده اعتقاد راسخ آمریکا است که سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشورهای همسایه جنوبی باید مطابق اراده آن تنظیم شود. تاریخ منطقه روایتگر سلطه مستمر واشنگتن است؛ سلطه‌ای که بارنمره‌ریزی دقیق، صلابت و مداخله همیشگی، استقلال واقعی را به مفهومی نسبی و مشروط بدل کرده و آشکار می‌سازد مداخلات آمریکا در آمریکای لاتین نه مجموعه‌ای از اتفاقات پراکنده، بلکه استراتژی پایدار و هدفمند برای اعمال قدرت و منافع خود بوده است.